

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه بحث مقاصد الشريعة

یکی از مباحث مهم در بحث مقاصد الشريعة، ادواری است که اهل سنت با مسئله مقاصد سر و کار داشته‌اند. طبق ادعای این‌ها مقاصد الشريعة پنج دوره را پشت سر گذاشته‌است: الف - عصر صحابه ب - ائمه اهل سنت ج - بعد از ائمه اهل سنت د - عصر شاطبی ه - عصر حاضر.^[1]

برای روشن شدن تحقیق در بحث اولاً باید دید ادعای این‌ها در این پنج دوره صحیح است یا خیر؟! و ثانیاً آیا همان مقاصدی که در دوره‌های ابتدائی مطرح بوده‌است، در دوره‌های اخیر نیز مطرح شده یا این‌که ماهیت و هویت آن با دوره‌های قبل کاملاً متفاوت است یا خیر؟!

به بیان دیگر یک جهت بررسی صحت اصل این ادعا از همان دوره‌ای که این‌ها ادعا دارند تمسک به مقاصد الشريعة در میان علما و فقهای آن‌ها بوده‌است می‌باشد. اما جهت دیگر بر فرض که تمسک بوده‌است آیا مقاصد الشريعة موجود در دوره معاصر همان مقاصد الشريعة‌ای است که دوره‌های قبل مورد استفاده قرار می‌گرفته یا خیر؟!

ادوار مقاصد الشريعة

دوره اول؛ عصر صحابه: ادعا این است که صحابه جمود بر روایات پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) نداشتند بلکه از ظاهر روایات عبور کرده و در موردی که نص وجود نداشت اجتهاد می‌کردند.

شاهد مطلب نقل شده از شافعی است که می‌گوید: با بررسی احوال صحابه معلوم می‌شود این‌ها تنها به روایات اکتفا نمی‌کردند و در هر واقعه‌ای اگر نصی وجود نداشت به رأی خود عمل می‌کردند.

این حرف ظاهراً هیچ ارتباطی به مسئله مقاصد ندارد چون مسلماً پس از انحراف ایجاد شده بعد از پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) عده‌ای به نام اهل رأی پیدا شدند اما اهل رأی مساوی با مقاصد نیست یعنی نمی‌توان گفت آن‌ها بر طبق مقاصد اجتهاد می‌کردند.

بله اگر در موردی نص وجود داشت طبق آن عمل می‌کردند و اگر چنین نصی وجود نداشت بر طبق رأی خودشان عمل می‌کردند و شاهدش هم همان مسئله‌ای است که بعد از خلیفه دوم شرط شد که خلیفه بعد باید طبق کتاب، سنت و رأی شیخین عمل نماید. امیر المومنین (علیه السلام) نیز فرمودند: به کتاب و سنت عمل می‌کنم اما به رأی شیخین خیر. در هر صورت ادعا

این است که صحابه بر وفق مصلحت مسلمین رأی می‌دادند.

جمع‌آوری قرآن در زمان صحابه

مثلاً بخاری از زید بن ثابت نقل می‌کند که به خلیفه اول تعداد کشته شدگان یمامه را خبر دادند در حالی که خلیفه دوم نیز در آن جلسه حضور داشت. خلفیه دوم به خلیفه اول گفت: در یمامه قرآء زیادی از قرآن کشته شدند و می‌ترسم اگر در جاهای دیگر قاریان قرآن کشته شوند قرآن از بین برود. خلیفه دوم به خلیفه اول پیشنهاد می‌دهد که تو به عنوان خلفیه دستور بده که قرآن جمع‌آوری شود.

خلیفه اول به خلیفه دوم می‌گوید: چرا کاری را انجام بدهیم که آن کار را پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) انجام نداده‌اند؟! ^[2] خلیفه دوم در پاسخ می‌گوید: این کار (جمع‌آوری قرآن کریم) کار درستی است.

خلیفه اول می‌گوید: اینقدر در مورد این مسئله خلیفه دوم به من مراجعه داشت که خداوند دل من را باز کرد و دیدم که حرف او درست است. واقعاً چه خیری بوده‌است که خلیفه اول از ابتدا متوجه آن نبوده‌است و با اصرار خلیفه دوم متوجه آن می‌شود؟!

در ادامه خلیفه اول به زید بن ثابت گفت: تو یک جوان عاقل هستی و ما به تو تهمت نمی‌زنیم که بخواهی چیزی به قرآن اضافه کنی و توی وحی را برای رسول خدا (صلي الله عليه وآله) می‌نوشتی. پس همین کار را ادامه بده و قرآن را جمع‌آوری کن. زید می‌گوید: اگر خلیفه اول به من گفته بود کوهی را جابجا کنم سنگین‌تر از جمع‌آوری قرآن برای من نبود.

در ادامه زید به خلیفه اول می‌گوید: شما چیزی را از من درخواست می‌کنید که پیامبر (صلي الله عليه وآله) آنرا انجام نداده‌است. خلیفه اول می‌گوید: این کار کار خیری است. خلیفه اول نیز بر این مسئله اینقدر اصرار کرد تا زید بن ثابت نیز می‌گوید: خداوند دل من را باز کرد و تمام قرآن که در کاغذ، پوست درخت خرما، سنگ سفید و سینه مردم بود را جمع‌آوری کردم.

ادعا این است که صحابه به دنبال مقاصد حرکت می‌کردند و از آن‌جا که در مورد جمع‌آوری قرآن و کتابت آن نصی وارد نشده بود لذا صحابه در مورد این کار مصلحتی مانند حفظ دین را مشاهده نمودند که شارع نیز آنرا قطعاً در نظر می‌گیرد.

این مورد نیز ارتباطی به مقاصد الشریعة و مقاصد دین ندارد چون جمع‌آوری قرآن به جهت محافظ از آن و وارد نشدن سایر مفاهیم، مسئله‌ای عقلی است و ارتباطی به محافظت شارع از دین ندارد.

در کلمات خلیفه اول و دوم نیز وارد شده بود که این کار کار خوبی است اما این‌ها امروز می‌گویند: این کار بر اساس مقاصد الشریعة است.

تشکیل جهاز الامن

مثال دیگر تشکیل شهربانی یا جهاز الامن در زمان خلیفه سوم است. این مسئله در زمان پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله)، خلفیه اول و دوم به جهت عدم نیاز وجود نداشت چون می‌گفتند: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ» ^[3] یعنی همه مسلمان هستیم و مسلمان کسی است که سایر مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.

اما در دوره خلیفه سوم این مسئله به جهت ایجاد فتنه، قلت اُمن و ارتفاع مظالم از امور مستحدثه شده و به تشخیص او که از

مجموع نصوص و قواعد کلی به دست آمده بود، ایجاد شد.

اما تشکیل جهاز الامن چیزی است که اولاً در آن تمسک به عمومات وجود دارد که البته نیازی به آن نیست چون در این قبیل مسائل عقل به آنچه برای اداره یک جامعه باید وجود داشته باشد حکم می‌کند و ارتباطی به اجتهاد ندارد؛ یعنی هر چه جامعه گسترده‌تر شود - خصوصاً در زمان خلیفه سوم که فتوحات زیاد انجام شد- ناچار به تشکیل جهاز الامن هستیم.

ثانیاً تحلیل‌هایی که در مورد این قبیل مسائل از طرف اهل سنت وارد شده است تحلیل‌هایی شخصی از کارهایی است که در زمان صحابه اتفاق افتاده است.

بله در زمان صحابه عمل به رأی وجود داشته است به این معنا که اگر در مورد امری روایتی وجود نداشت و مصلحت وجود داشت اقدام می‌کردند که آن‌ها بیشتر به اصحاب رأی شهرت دارند. اما این مسئله با تمسک به مقاصد الشریعة تفاوت دارد.

در باب مقاصد می‌گوئیم شارع مقصدی دارد و اگر از طرف شارع حکمی در یک زمان برخلاف آن مقصد وارد شد، باید حکم عوض شود مگر این‌که بگوئیم رأی همان مقاصد است که چنین چیزی امکان ندارد. البته امیرالمومنین (علیه السلام) با چنین اجتهادی مخالفت علنی و صریح داشتند.

ثالثاً خلیفه سوم جهاز الامن را به جهت حفظ دین به وجود نیاورد بلکه برای این بود که به حسب ظاهر فتنه، چپاول، غارتگری، اختلاس، دزدی زیاد شده بود.

بله هر چند به وسیله این کار مال مردم حفظ می‌شود اما این‌که بگوئیم مستند این کار مقاصد شارع متعال است صحیح نیست. لذا هر چه که سبب حفظ جان یا مال مردم شد را نمی‌توانیم بگوئیم جزء مقاصد الشریعة است و این عنوان را دارد.

خلاصه این‌که به نظر ما دلیل محکم و قاطعی وجود ندارد که اثبات کند در عصر صحابه امور به واسطه مقاصد الشریعة اداره شده یا طبق آن عمل می‌کردند.

موید مدعای ما این است که ائمه معصومین (علیهم السلام) در مقابل روش اجتهادی اهل سنت که عمل به قیاس و ظن بود به شدت برخورد می‌کردند و اگر تمسک به مقاصد در آن دوران وجود داشت باید ائمه ما (علیهم السلام) یا تکذیب و یا تأیید می‌کردند در حالی‌که هیچ ردی از موضع‌گیری در میان کلمات ایشان در این باره وجود ندارد.

دوره دوم: عصر ائمه اولیه اهل سنت

دوره دوم؛ عصر ائمه فقهای اولیه اهل سنت: در این عصر ابوحنیفه (م150) که شیخ مدرسة الرأی است و استاد او ابراهیم نخعی چنین افکاری داشته‌اند. این‌ها می‌گویند: احکام الهی دارای اهداف، حکمت و مصالح است.

نقل شده است که ابوحنیفه عقد استصناع^[4] را از راه مقاصد الشریعة اثبات کرده است؛ به این بیان که چون یکی مقاصد شریعت این است که شارع با آنچه مورد نیاز و قبول مردم است مخالفت نمی‌کند و به این جهت که مردم در تمام دوران این عقد را انجام داده‌اند، پس باید آن را صحیح بدانیم.

بله قاعده اقتضا می‌کند که چنین عقدی صحیح نباشد چون در این عقد انسان چیزی که در حال حاضر وجود ندارد را

می‌فروشد و این مسئله تنها در باب بیع سلم مجاز است.

البته شاید موردی وجود داشته باشد که مورد قبول و پذیرش تمام مردم در تمامی ادوار نباشد لذا شارع می‌تواند با آن عقد مخالفت کند.

مثال دیگر در ضمانت رنگرز، نانوا، نجار و قصاب است به این بیان که به حسب قاعده این افراد امین هستند لذا شخص امین نباید ضامن باشد. اما برای حفظ مال مردم طبق مقاصد الشریعة باید بگوئیم اگر متاعی در اختیار این افراد قرار گرفت و خراب شد این افراد ضامن هستند ولو این مطلب مخالف قاعده مسلم موجود در روایات است.

بعد از ابوحنیفه، مالک (م169) است که به طبق نقل اهل سنت مالکی‌ها بیشترین ارتباط را با مسئله مقاصد الشریعة یا مصالح مرسله، استحسان و سد ذرایع به عنوان سه محور مهم در شیوه اجتهاد دارند.

در مورد حدیث «البیعان بالخیار ما لم یفترقا» که مسلم بین شیعه و اهل سنت است و از آن خیار مجلس استفاده می‌شود، می‌گویند: ولو مالک این روایت را موطأ نقل کرده‌است اما به مقداری ولع در تمسک به مقاصد داشت که می‌گفت چون این روایت انضباط نداشته و معنای «یفترقا» معلوم نیست لذا با غرض شارع در باب عقود سازگاری ندارد چون مقصود شارع در باب عقود این است که عقدی منعقد شود. لذا ظاهراً و طبق این نقل اولین کسی که نصوص را به سبب مقاصد کنار گذاشته‌است مالک باشد.

مثال دیگر این‌که مالک، معامله آن‌چه مغیب در زمین است مانند سیب زمینی که در دل خاک و زمین قرار دارد به این جهت که این قبیل معاملات غرری کمی در پی داشته و مصلحت اهمی که در مورد مردم است را جایز می‌داند.

در نظر مالک استحسان جلب منفعت و دفع مفسده و امری شبیه مصالح مرسله است که 90% اجتهاد مبتنی بر آن می‌باشد.

راه دیگر نزد مالک سد ذرایع است یعنی چیزی که فی حد نفسه مانند بیع حلال است اما به جهت امور دیگر حرام می‌شود؛ مانند بیع عینه که عنوان ربا دارد؛ به این معنا که شخص جنسی را از شخص دیگر به نسیه می‌خرد اما به جهتی آن‌را به نقد و قیمتی کمتر به همان شخص می‌فروشد. در حالی‌که به حسب ظاهر این‌ها دو معامله هستند و نباید حرام باشد. همچنین فروش انگور برای خمر یا فروش زمین برای کلیسا و... نیز از این قبیل هستند.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. برای مطالعه بیشتر ر.ک به کتاب «مقاصد الشریعة و اثرها فی الجمع و الترجیح بین النصوص» از صفحه 65 تا 128.

[2]. البته طبق نظر مذهب امامیه این اعتقاد وجود دارد که در زمان خود پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و به دستور ایشان قرآن توسط امیرالمومنین (علیه‌السلام) جمع‌آوری شد و ترتیب چیش آن نیز به دست پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بود. حتی توضیح برخی آیات نیز توسط پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به امیرالمومنین (علیه‌السلام) گفته شود بود که آن حضرت توضیحات را در مصحف خودشان آوردند. پس مصحف امیرالمومنین (علیه‌السلام) دو ویژگی دارد: الف- تمام ترتیبی که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرموده‌است توسط ایشان انجام شده‌است. ب- خصوصیتی که برای هر آیه وجود داشته‌است در آن مصحف ذکر شده‌است. پس مصحف امیرالمومنین (علیه‌السلام) مشتمل بر آیات اضافی نیست. آن حضرت بعد از ایامی به خلیفه اول فرمود: قصد عرضه قرآنی که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به من تعلیم نموده را به شما دارم که آن‌ها قبول نکردند. چون اولاً محور قرآن جمع‌آوری شده در زمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) امیرالمومنین (علیه‌السلام) بود و اگر آن‌را قبول می‌کردند نام

آن حضرت تا ابد باقی می‌ماند. ثانیاً خصوصیات که پیامبر (صلي الله عليه وآله) در ذیل آیات فراوانی در مورد منافقین و برخی افراد ذکر و امیرالمومنین (عليه السلام) یادداشت نموده بود را در آینده انکار نمایند.

مگر امکان دارد این کتاب معجزه ختمیه تا روز قیامت باشد اما در زمان خود پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) جمع‌آوری نشده باشد. و عجیب است که خلیفه دوم متوجه خوب بودن این کار شده است اما پیامبر عظیم الشان اسلام (صلي الله عليه وآله) متوجه آن نشده باشد.

[3]. كنز العمال : 738 .

[4]. عقد مذکور عقدی رایج در حال حاضر است که در آن پولی را به شخصی در قبال انجام کاری می‌دهیم؛ یعنی در حین عقد مبیع موجود نیست بلکه شخص تعهد به انجام عملی در آینده به عنوان مبیع پیدا می‌کند. در این‌که عقد استصناع بیع یا اجاره یا عقد جدید عقلایی است اختلاف وجود دارد.